



The Application of Kufr in the Qur'ān A Case Study of Sūrah al-Baqarah

Mohammad Ebrāhīm Roshanzamīr¹ | Mostafa Mahdavī Arjmand²

1. Associate Professor, Department of Qur'ānic and Ḥadīth Sciences, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran. Email: roshanzamir@razavi.ac.ir

2. Corresponding Author, PhD Student in Qur'ānic and Ḥadīth Sciences, Razavi University of Islamic Sciences, Mashhad, Iran. Email: mahdavi.argmand@gmail.com

Article Info

ABSTRACT

Article type:

Review Article

Article history:

Received 9 August 2024

Received in revised form 21 October 2024

Accepted 25 February 2025

Available online 9 March 2025

Keywords:

Kufr (Arabic: كُفَّرْ), Absence of Islam, Application of Kufr, Ahl-al-Kitāb (Arabic: أهْلُ الْكِتَابْ), Polytheist.



A precise understanding of religious terminology necessitates not only an awareness of its lexical and terminological meanings but also a thorough examination of its Qur'ānic and ḥadīth-based applications. Failure to account for this dimension may lead to misinterpretations of scriptural texts. This study, employing a descriptive-analytical methodology, investigates the application of the term kufr (Arabic: كُفَّرْ) in the Qur'ān with reference to a specific juridical definition, namely "the absence of Islam". Given the extensive occurrence of kufr in the Qur'ān, this research confines its scope to Sūrah al-Baqarah. The findings indicate that the usage of kufr and its derivatives in Sūrah al-Baqarah does not correspond unequivocally to its theological and juridical definition. The Ahl-al-Kitāb (People of the Book), despite their claim to faith, are designated as kuffār (Arabic: كُفَّارْ, lit: disbelievers) due to their hostile stance towards their own prophets, divine injunctions, and the Prophet Muhammad (PBUH). Likewise, the polytheists of Mecca are categorized as kuffār not merely due to their non-Muslim status but owing to their particular attributes and adversarial conduct, despite the completion of divine proof (Arabic: إِنَّمَا الْحُجَّةَ لِمَنِ اتَّبَعَ الْأَقْرَبَ, Romanized: itmām al-hujjah) against them. Thus, an analysis of the contextual nuances of verses addressing kufr, whether concerning the Ahl-al-Kitāb (Arabic: أهْلُ الْكِتَابْ), polytheists, or hypocrites, along with an examination of specific instances referenced in the Qur'ān, demonstrates that the designation kāfir (Arabic: كَافِرْ) does not universally apply to every non-Muslim individual per se.

Cite this article: Roshanzamīr, M.; Mahdavī Arjomand, M. (2024). The Application of Kufr in the Qur'ān: A Case Study of Sūrah al-Baqarah. *Quranic Doctrines*, 21(40), 251-276. <https://doi.org/10.30513/qd.2025.6243.2410>



© The Author(s).

Publisher: Razavi University of Islamic Sciences.

کاربست کفر در قرآن

مطالعهٔ موردي: سوره بقره

محمدابراهيم روشن ضمير^۱ | مصطفى مهدوي ارجمند^۲

۱. دانشيار، گروه علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران. رایانامه: roshanzamir@razavi.ac.ir
۲. نویسنده مسئول، دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، مشهد، ایران. رایانامه: mahdavi.argmand@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: ترويجي	فهم درست واژگان ديني، افزون بر ضرورت شناخت معنای لغوی و اصطلاحی آنها، نياز به بررسی کاربردشان در قرآن و روایات دارد. عدم توجه به اين نکته، زمینه‌ساز فهم نادرست از آيات و روایات می‌شود. اين مقاله که با روش تحلیلی - توصیفی سaman یافته، کاربست واژه کفر در قرآن را معطوف به یکی از تعاریف فقهی آن، که عبارت از «عدم اسلام» است، بررسی کرده است. به دلیل بسامد گسترده واژه کفر در قرآن، واکاوی کاريست آن، به سوره بقره اختصاص یافت.
تاریخ دریافت:	۱۴۰۳/۵/۱۹
تاریخ بازنگری:	۱۴۰۳/۷/۲۹
تاریخ پذیرش:	۱۴۰۳/۱۲/۶
تاریخ انتشار برخط:	۱۴۰۳/۱۲/۱۸
کلیدواژه‌ها:	ایمان، ازان رو کافر دانسته شده‌اند که در مقابل انبیاء خود، دستورات الهی و پامير اکرم(ص)، موضعی خصمانيه داشتند. مشرکان مکه نيز به علت داشتن برخی صفات خاص و رفتار خصمانيه، با وجود اتمام حجت‌های الهی، کافر خوانده شدند. لذا با توجه به سياق آيات مربوط به کفر، اعم از آنچه مربوط به اهل کتاب است و آنچه مربوط به مشرکان و منافقان، و نيز با در نظر گرفتن مصاديق شخصي که آيات از آنها سخن گفته، روشن می‌شود که واژه «کافر» شامل هر فردی به صرف غيرمسلمان بودن نمي‌شود.

استناد: روشن ضمير، محمدابراهيم؛ مهدوي ارجمند، مصطفى. (۱۴۰۳). کاريست کفر در قرآن؛ مطالعهٔ موردي: سوره بقره. آموزه‌های قرآنی، ۴۰(۲۱)، ۲۵۱-۲۷۶.

<https://doi.org/10.30513/qd.2025.6243.2410>



© نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه علوم اسلامی رضوی.



مقدمة

بيان مسئله: در فهم معانی واژه‌ها، باید افزون بر مراجعه به فرهنگ‌های لغت، به کاربرد اصطلاحی آن واژه نیز توجه کرد، زیرا بسیاری از واژه‌ها آن‌گاه که به صورت واژه‌های اصطلاحی به کار می‌روند، مفهومی متفاوت از معنای لغوی به خود می‌گیرند و گاهی در علوم مختلف، معانی اصطلاحی متفاوتی دارند. برای نمونه، معنای اصطلاحی واجب در علم کلام با معنای اصطلاحی آن در فقه کاملاً متفاوت است (ربانی، ۱۴۱۸، ص ۷۵). افزون بر توجه به معانی لغوی و اصطلاحی واژگان، باید به کاربرد قرآنی یا روایی آن‌ها نیز توجه کرد، چه بسیار واژه‌هایی که در اصطلاح، در معنایی به کار می‌روند، اما در قرآن یا روایات کاربردی متفاوت دارند. انس پژوهشگر با این معانی اصطلاحی باعث می‌شود که این واژه‌ها با همان تعریف‌های مرسوم در سایر علوم و نه در ضمن سیاق قرآنی، مطالعه شوند و در نتیجه، زمینه فهم نادرست آیات قرآن مهیا می‌گردد، حتی گاهی آن‌چنان این مفاهیم اصطلاحی در ذهن پژوهشگر رسوخ کرده است که مطالعه آیات در ضمن سیاق قرآنی نیز نمی‌تواند مانع تحمیل این تعریف‌های اصطلاحی بر آیات قرآن باشد.

یکی از واژگانی که محور تعداد زیادی از احکام فقهی، دنیوی و اخروی قرار گرفته، واژه «کفر» است. این واژه پرسامد در کتاب و سنت، در فقه و کلام نیز بحث شده و تعاریفی برایش بیان گردیده است. در این پژوهش نظر خود را معطوف به همان مواردی می‌کنیم که کاربرد واژه کفر در آن‌ها رنگ‌بوبی فقهی و کلامی دارد. برای نمونه، یکی از تعاریف کفر در فقه «عدم اسلام» است. حال اگر این گبری (هر غیرمسلمانی کافر است) را به آیه ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا قاتَلُوا الَّذِينَ يُلْوِئُكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَ لَيَجِدُوا فِيهِمْ غُلْظَةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾ (توبه/۱۲۳)؛ (ای مؤمنان، با نزدیک‌ترین گروه کفار بجنگید. آن‌ها باید خشونت و سرسختی را در شما بیینند...)، ضمیمه کنیم، نتیجه این خواهد شد که باید با نزدیک‌ترین کشور غیرمسلمان وارد جنگ شویم تا خشونت و سرسختی را در ما بیینند! کسانی که در فضای فقهی و کلامی تنفس می‌کنند، هنگام مطالعه آیات قرآن، امثال این استدلال را به بهانه آیات متعدد که در مورد کفر وجود دارد، در ناخودآگاه خود تطبیق می‌دهند و نتیجه می‌گیرند که مردمان کشورهای غیرمسلمان یا فلان شخص غیرمسلمان

مستحق تمام این احکام دنیوی و اخروی‌اند.

با توجه به آنچه گفته شد، این پژوهش در صدد است تا کاربست مفهوم کفر در قرآن را بررسی کند. به دلیل گستردگی کاربست واژه کفر در قرآن کریم، پژوهش حاضر به بررسی آیات مربوط به کفر در سوره بقره اختصاص یافته است.

سؤال پژوهش: سؤال اصلی این پژوهش آن است که آیا در کاربرد قرآنی، کفر به معنای مطلق (عدم اسلام) است؟ به عبارت دیگر، آیا هر غیرمسلمان یا جاهل به اسلام یا منکری (بر اساس مبانی مختلف در تعریف فقهی و کلامی کفر) ذیل عنوان کافر جای می‌گیرد؟

فرضیه پژوهش: کفر در قرآن، دست کم در موارد زیادی دایره محدودتری نسبت به مفهوم کفر در فقه و کلام دارد. اثبات فرضیه پیش‌گفته را از دو راه پی می‌گیریم. مسیر اول عبارت از بررسی سیاق آیات است که می‌تواند اطلاق آن را محدود کند. مسیر دوم بررسی ویژگی‌های مصاديق افرادی است که قرآن از آنان به عنوان کافر نام برده است.

پیشینه پژوهش: درباره مفهوم و کاربرد «کفر» در قرآن، پژوهش‌های پرشماری در قالب مقاله و پارسا انجام شده است. مقاله «حوزه معنایی واژه کفر در قرآن کریم» (شهیدی، ۱۳۸۴)، حوزه معنایی واژه کفر و رابطه آن با کلمات پیرامونی مانند فسق، فجور، ظلم، اعتداء و اسراف را بررسی می‌کند. نویسنده مقاله «بررسی زبان‌شناختی واژه قرآنی کفر» (آذرنوش، ۱۳۹۱) دو معادل «ناسپاسی» و «انکار خداوند» را برای واژه کفر پیشنهاد داده است. در مقاله «معناشناسی استکبار در قرآن کریم» (افخاری؛ باباخانی، ۱۳۹۴) همنشینی استکبار با واژه کفر بررسی شده است. در مقاله «معنی‌شناسی تاریخی واژه کفر از کاربست جاهلی تا تضمین نحوی در قرآن» (قره‌خانی، ۱۳۹۵)، تحول معنایی کفر از منظر معنی‌شناسی تاریخی، بررسی گردیده است. مرتضی قائمی (۱۳۹۶) در مقاله «تصویرپردازی هنری کفر در قرآن کریم» اشاره کرده است که قرآن کریم در تصویرپردازی هنری کفر، بیشتر از تمثیل و استعارات تمثیلیه و تشخیص بهره برده و پس از نمایش تصویر، به ابراز اندیشه اساسی دینی که همان محتوا و هدف مورد نظر از بیان مثال است، برمی‌گردد. نویسنده مقاله «ایمان و کفر دو مرحله‌ای در قرآن» (سلیمانی، ۱۳۹۹)، مدعی است که کفر در قرآن دو مرحله دارد: یکی این که باورهای کسی مطابق

حق نباشد و دیگر این که با حق عناد داشته باشد. جواد ایروانی (۱۴۰۰) در مقاله «تحلیل روایات موهم تکفیر مبتنی بر مراتب کفر و ضلالت و اصطلاح‌شناسی قرآنی»، برای کفر در قرآن پنج مرتبه: کفر جحودی، کفر استضعفی، کفران نعمت، ترک اوامر الهی، و کفر برائت قائل است و مدعی است کفری که موجب ترتیب احکام فقهی همچون نجاست، حرمت ازدواج، حرمت ذبیحه و قتل و... می‌گردد، صرفاً «انکار توحید و رسالت» یا «انکار ضروری منتهی به انکار خدا و رسول» است. نویسنده مقاله «بررسی تحول معناشناسی تاریخی واژه کفر در قرآن» (رستمی ثانی، ۱۴۰۰) می‌نویسد مفهوم اولیه کفر از دوره جاهلی تا نزول قرآن، تحول و گسترش یافته، به گونه‌ای که کفر از معنای پوشش، به انکار خدا و یا انکار نعمت و ناسپاسی نسبت به او بدل شده است. مقاله «تحلیل مفهوم کفر در فقه و کلام و پیامدهای فقهی آن» (روشن‌ضمیر؛ مهدوی ارجمند، ۱۴۰۳)، به تحلیل مفهوم کفر در فقه و کلام و انتقاد از آن پرداخته و در مقام اثبات وجودی بودن مفهوم کفر بوده است.

اما تمایز پژوهش حاضر با پژوهش‌های پیش‌گفته آن است که در این پژوهش تمام آیات از دو زاویه قرایین متیقnen یا محتمل در سیاق و نظارت آیات بر افراد خاص مطالعه می‌شود و هدف از این نوع مطالعه نیز تعیین میزان اطلاق موضوع کفر در قرآن است. هیچ یک از پژوهش‌های یادشده در بالا، از این زاویه و با این هدف به موضوع کفر در قرآن نپرداخته‌اند؛ برخی از آن‌ها جنبه‌های هنری و برخی مراتب کفر و برخی دیگر حوزه معنایی و برخی ترجمه کفر و برخی هم ریشه‌های لغوی در زبان‌های دیگر را مورد توجه قرار داده‌اند.

۱. بررسی کفر در سوره بقره

برای بررسی مفهوم کفر در سوره بقره، شایسته است کاربست این واژه را با توجه به افراد و جریان‌هایی که به آنان نسبت کفر داده شده است، دسته‌بندی کنیم. یکی از گروه‌هایی که در قرآن، بهویژه در سوره بقره، منتبه به کفر شده‌اند، بنی‌اسرائیل است.

۱-۱. کاربست کفر در تبیین سیوه بنی‌اسرائیل

قرآن برای پندگیری بنی‌اسرائیل عصر نبوی و همچنین تمام مخاطبان جهانی خود در پهنه

تاریخ، به تبیین تاریخ بنی اسرائیل و بیان مقاطع حساس آن و رویکردهای ایشان در مقابل آن مقاطع پرداخته است. در این زمینه چند نمونه بیان شده که برخی از آن‌ها تبیین سیره بنی اسرائیل پیش از نبوت پیامبر اکرم(ص) و برخی دیگر تبیین سیره آن‌ها پس از مبعوث شدن رسول خداست. در نوشته پیش‌رو، از سیره ایشان پیش از بعثت با نام صدر اول، و پس از بعثت با نام عصر نبوی یاد می‌شود.

۱-۱. کاربست کفر در تبیین سیره بنی اسرائیل صدر اول

قرآن کریم با تبیین تاریخ بنی اسرائیل و در حقیقت، با بیان نعمت‌ها و ابتلاهای موضع گیری‌های صدر اولی‌ها می‌خواهد به عصر نبوی‌ها هشدار دهد که مسیر پیشینیان چه دستاورد شومی برای آن‌ها داشته است تا از این رهگذر زمینه برای انتخاب صحیح عصر نبوی‌ها فراهم شود.

بنی اسرائیل صدر اول گرفتار بدترین عذاب‌ها بودند؛ ذبح فرزندان و به اسارت رفتن زنان (بقره / ۴۹). موسی آمد و پس از یک دوره گرفتاری، ایشان را معجزه‌وار از دریا عبور دارد و فرعونیان را در دریا غرق کرد (بقره / ۵۰). عجیب آن که امتنی که در کنف مدیریت منجی‌الهی با عنایت مستقیم خداوند و معجزات روشن، از آن زندگی نکتبار رهابی یافتد، در غیاب چهل روزه منجی‌شان روی به گوسل‌اله پرستی می‌آورد و قرآن به صراحة این رفتار را «ظلم» معرفی می‌کند^۱ (بقره / ۵۱). پس از عفو و توبه و طبیعتاً گذر زمان، گروهی از زبدگان آن‌ها به موسی گفته‌اند ما تا آشکارا خدا را نیینیم به تو ایمان نمی‌آوریم. با این درخواست صاعقه آن‌ها را گرفت و فوت شدند (بقره / ۵۵). با این حال، دوباره زنده شدند شاید شاکر شوند!^۲ (بقره / ۵۶). در جریان تیه بر ایشان من و سلوی نازل شد، ولی باز از من و سلوی ابراز خستگی کردند و طلب پیاز و عدس و سبزیجات و... نمودند (بقره / ۶۱). هنگام ورود به آن آبادی از ایشان خواسته شد سجده کنند و لفظ «حطة» را بگویند، اما باز ظالمانه در آن لفظ تغییر ایجاد کردند و آن را نگفتند و عذاب برایشان نازل شد^۳ (بقره / ۵۹). آبخوری ایشان معجزه‌وار تهیه شد؛ سنگی که دوازده چشمه داشت و چشمۀ هر

۱. «وَإِذْ وَاعْتَدْنَا مُوسَى أَرْبَعِينَ لَيَلَةً ثُمَّ أَنْجَحْنَا الْجَعْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ» (بقره / ۵۱).

۲. «ثُمَّ بَعْثَتْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لِعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (بقره / ۵۶).

۳. «فَبَدَأَ الَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلًا غَيْرَ الَّذِي قَيْلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنَا عَلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا رَجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُدُونَ» (بقره / ۵۹).

طایفه مشخص بود (بقره / ۶۰)، اما با تمام این‌ها باز در جریان شنبه، بوزینه‌وار به بازیگری رو آوردند و عاقبت بوزینه شدند (بقره / ۶۵). در جریان گاو بنی‌اسرائیل هر چه توانستند تلاش کردند پایه مَثَل معروفِ بهانه‌های بنی‌اسرائیل را محکم کنند (بقره / ۷۱-۶۷). اکثریت به سه میثاق الهی (استوار ماندن بر اساس کتاب خدا و ذکر آیات آن (بقره / ۶۳)، عبادت خدا و احسان به والدین، اکرام ایتمام، معاشرت نیکو، اقامه نماز و اعطای زکات (بقره / ۸۳) و میثاق جلوگیری از خونریزی و اخراج مردم از دیار (بقره / ۸۴ و ۸۵) پشت کردند. در نهایت، به دلیل این سیره کافرانه، عصیان‌ها، تجاوز از حدود و قتل انبیاء الهی، مستحق ذلت و بیچارگی و غضب الهی شدند (بقره / ۶۱).^۱

مجموع این رفتارها و نعمات و اتمام حجت‌های الهی و سپس کافر خواندن صاحبان این رفتارها (بقره / ۹۳)^۲ نشان می‌دهد که کفر در این آیات، نوعی اشکال در فهم حقیقت و پذیرفتن آن به دلیل نداشتن ادله کافی برای پذیرش نیست، بلکه ایستادگی در مقابل اتمام حجت مکرر الهی و فهم صریح و شفاف و پا روی آن‌ها گذاشتن و نادیده گرفتن آن‌هاست.

در ضمن، از این آیات فهمیده می‌شود که آن‌ها از همان ابتدا ادعای ایمان داشته‌اند، ولی تفسیر قرآنی از شخصیت آن‌ها حتی در همان صدر اول راجع به اکثریت ایشان، کفر است نه ایمان.

۱-۱-۲. کاربست کفر در تبیین سیره بنی‌اسرائیل عصر پیامبر(ص)

قرآن بنی‌اسرائیل عصر نبوی را مخاطب قرار داده و با یادآوری نعمت‌های خداوند بر اسلام ایشان و حوادثی که به دلیل موضع گیری اشتباه برایشان رخ داده، از آن‌ها خواسته است که به رسول خدا و آورده او ایمان بیاورند و به مقابله با آن نپردازنند. سخن از معامله بر سر حقایق (بقره / ۴۱) و کتمان آن‌ها^۳ (بقره / ۱۵۹) نشان از آن دارد که دست کم پذیرش

۱. «وَ ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الدَّلَّةُ وَ الْمُسْكَنَةُ وَ بَأْوِ بِعَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِإِيمَانِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحُقُوقِ ذَلِكَ بِمَا عَصَمُوا وَ كَانُوا يَعْتَذِرُونَ» (بقره / ۶۱).

۲. «ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِإِيمَانِ اللَّهِ وَ يَقْتُلُونَ النَّبِيِّنَ بِغَيْرِ الْحُقُوقِ (بقره / ۶۱)؛ أَفَقُؤْمُونَ بِعَصْبَنَ الْكِتَابِ وَ تَكْفُرُونَ بِعَصْبَنِهِ» (بقره / ۸۵).

۳. «إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَ الْهُدَىٰ مِنْ نَّعْدٍ مَا بَيَّنَاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ يَلْعَنُهُمُ الْعَذَابُ» (بقره / ۱۵۹).

دین اسلام، بر حسب معادلات ظاهری باعث به خطر افتادن دنیای آنان می‌شد. از ایشان خواسته شد آگاهانه حق و باطل را در هم نیامیزند (بقره / ۴۲). این هشدارهای قرآنی و دیگر مواردی که در سیر آیات مشاهده می‌شود انسان را به قطع می‌رساند که این‌ها صرفاً هشدارهایی بدون زمینه نیست، بلکه رخ داده یا در شرف رخ دادن بوده‌اند و به همین دلیل، قرآن به آن‌ها پرداخته است.

آن‌ها در پاسخ به نصایح قرآن و نبی مکرم گفته‌اند: دل‌های ما در غلاف است (بقره / ۸۸)، اما قرآن این ادعا را ظاهر قضیه شمرده و عمق آن را دوری از رحمت خدا به دلیل کفر دانسته است^۱ (بقره / ۸۸).

ایشان با این که پیش از اسلام در مقابل کفار مکه به انتظار برای ظهور نبی اکرم افتخار می‌کردند و آن را سبب فتح خویش می‌دانستند، اما پس از بعثت، با تمام شناختی که از پیامبر(ص) داشتند از پذیرش او سر باز زدند و به مقابله با او پرداختند^۲ (بقره / ۸۹). قرآن ضمن کافر خواندن ایشان، این چرخش را تجاوز متکبرانه از حق دانسته است^۳ (بقره / ۹۰). هنگام درخواست ایمان آوردن به قرآن، آن‌ها خود را تهبا مؤمن به چیزی معروفی کرده‌اند که بهسوی خودشان نازل شده است و خود را نسبت به غیر آن کافر دانسته‌اند^۴ (بقره / ۹۱). مواجهه کافران از اهل کتاب و مشرکان با مؤمنان به گونه‌ای است که ایشان اساساً تمایل ندارند هیچ گونه خیری به مؤمنان برسد. این واقعیت در آیه ۱۰۵ از سوره بقره^۵ بیان شده است. بر اساس این آیه، از جمله ویژگی‌های روانی کافران از اهل کتاب و مشرکان مکه این است که خوش ندارند خیری به مؤمنان برسد.

در این که مقصود از خیر چیست، با توجه به قید «من ربکم» این سؤال ایجاد می‌شود

۱. «تَلْكُمُ اللَّهُ بِكُفَّرٍ هُمْ فَقِيلًا مَا يُؤْمِنُونَ» (بقره / ۸۸).

۲. «وَ لَمَّا جَاءَهُمْ بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِّمَا مَعَهُمْ وَ كَثُرُوا مِنْ قَبْلٍ يَسْتَغْفِرُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَزَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكُفَّارِينَ» (بقره / ۸۹).

۳. «إِنَّمَا اسْتَرْوَأْتُمْ أَنفُسَهُمْ أَن يَكْفُرُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ بَعْدِهِ مِنْ فِضْلِهِ عَلَى مَنْ يَتَّبِعُهُمْ فَيَأْتُو بِعَذَابٍ عَلَى عَنْتَبِ وَ لِلْكَافِرِينَ عَذَابٌ مُّهِينٌ» (بقره / ۹۰).

۴. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَمْلَأُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا تُؤْمِنُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ يَكْفُرُونَ بِمَا وَرَاءَهُ وَ هُوَ الْحُقُّ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَهُمْ قُلْ فَلَمْ تَقْتُلُنَّ أَنْبِياءَ اللَّهِ مِنْ قِبْلَتِ إِنْ كُلُّمُؤْمِنِينَ» (بقره / ۹۱).

۵. «مَا يَوْدُدُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وَ لَا الْمُشْرِكُونَ أَن يَنْزَلَ عَلَيْهِمْ مِّنْ خَيْرٍ مِّنْ رَبِّهِمْ وَ اللَّهُ يَحْكُمُ بِرِحْمَتِهِ مَنْ يَتَّبِعُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» (بقره / ۱۰۵).

که آیا مقصود امور خاصی چون وحی، نزول قرآن، نصر و غلبه در جنگ‌ها، امدادهای غیبی و مانند آن است یا عموم خیرات مدنظر است؟ برخی با توجه به همین فرینه، مقصود از خیر را وحی و شرایع دانسته‌اند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج. ۱، ص. ۳۴۴؛ ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج. ۱، ص. ۶۳۵). برخی دیگر نسبت به اهل کتاب این خیر را همان نزول کتاب دانسته و نسبت به مشرکان پیروزی در جنگ‌ها و رونق آیین نبوی (طیب، ۱۳۶۹، ج. ۲، ص. ۱۳۶) و برخی دیگر، احتمال گستردۀ تراز این را مطرح کرده‌اند (بیضاوی، ۱۴۱۸، ج. ۱، ص. ۹۹).

قید «من ربکم» لزوماً حاکی از باور آن‌ها به نزول خیر از جانب پروردگار نیست، زیرا ممکن است این قید در مقام القای نگاه توحیدی قرآن و تبیین مسیر رسیدن خیر از دیدگاه قرآن باشد. به هر حال، قدر متینق از خیر مبغوض اهل کتاب و مشرکان، هر امری است که باعث رشد و اعتلای مسلمانان به عنوان پیروان مکتب و آیین نبوی شود.

سؤالی که باید به آن توجه داشت این است که آیا حکم آیه عام است و امروزه نیز تمام کافران کتابی و مشرکان عالم خوش ندارند چنین خیری به مسلمانان برسد؟ آیا می‌توان استفاده کرد که آیه خود متنکل موضوع شده است و از عمق جانِ تمام کافران و مشرکان در پهنهٔ تاریخ خبر می‌دهد؟

در دنیای معاصر شاهدیم بسیاری از افرادی که بر اساس معنای مشهور در زمرة کافران قرار دارند، در دفاع از مردم مسلمانی که زیر ظلم صهیونیست‌هایند، همسو با مسلمانان قدم بر می‌دارند و حتی در این مسیر متحمل محرومیت‌های مدنی، شکنجه و زندان می‌شوند. با توجه به این نکته، این شک حاصل می‌شود که آیا واقعاً آیه از ژتیک کافران کتابی و غیرکتابی خبر می‌دهد که آن‌ها خوش ندارند هیچ گونه خیری که باعث اعتلای مسلمانان شود به ایشان برسد؟ قدر متینق از آیه این است که گروهی از کفار و مشرکان به جهت مطامع دنیاگی و از دست دادن موقعیت خویش و اموری از این دست، با کسانی که پیرو پیامبر اسلام شده‌اند درگیر شده و در مسیر این درگیری چنان بغض ایشان را به دل گرفته‌اند که نمی‌خواهند هیچ خیری که باعث اعتلای ایشان می‌شود، نصیباًشان گردد.

در ماجراهی تغییر قبله، تعابیر قرآن درباره اهل کتاب حکایت از کتمان حقایق، علی‌رغم

وجود علم دارد^۱ (بقره / ۱۴۴). علاوه بر این، آن‌ها تا بدان‌جا در لجاجت غوطه‌ور شدند که قرآن می‌فرماید برای ایشان هر نشانه‌ای بیاوری تابع قبلهٔ تو نخواهند شد (بقره / ۱۴۵). مسئله فقط علم به قبله و کتمان و عدم پذیرش آن نبوده است، بلکه آن‌ها حتی نسبت به فرستاده جدید الهی به گونه‌ای شناخت داشته که فرزندان خود را می‌شناخته‌اند، اما با این حال حاضر نبودند ایشان را پذیرند^۲ (بقره / ۱۴۶).

چه سیاق را قرینه بدانیم و چه در قرینه بودن آن شک کنیم، در هر دو صورت، باعث جلوگیری از اطلاق می‌شود و باعث می‌گردد مقصود از کفر در این آیات را مواجهه خصم‌انه با امر روشن الهی و امتناع از پذیرش آن بدانیم. این مواجهه گاهی با رسول الهی و گاهی در مقابل آیات و دستور الهی انجام شده است. علاوه بر این، استفاده از صیغه ماضی در بیشتر موارد «الَّذِينَ كَفَرُوا أَذْيَنَاهُمُ الْكِتَابَ أُولُؤُ الْأَكْبَارُ وَ...» و همچنین صیغه‌هایی که نهایتاً حال افراد مشخصی در همان زمان را ارائه می‌نمایند، شان می‌دهد موضوع در آیات مذکور به مثابة قضیه خارجیه است. به عبارت دیگر، این آیات از افراد مشخصی در همان زمان سخن می‌گویند، هرچند در این آیات ملاک‌هایی وجود دارد که فرا زمانی و مکانی‌اند.

۱-۳. پیوند سحر و کفر

سحر در آیه ۱۰۲ سوره بقره^۳ نیز از جمله اعمال بنی‌اسرائیل صدر اول در ذیل حکومت سلیمان به شمار می‌آید، اما به دلیل ویژگی خاص آن، جداگانه بحث می‌شود و آن ویژگی عبارت از پیوند وثیق سحر و کفر است. بر اساس این آیه، روشن است که شیاطین در عهد سلیمان به بیان اموری پرداخته‌اند که محتوای آن کفر بوده است. این محتوای کافرانه با سحر نیز پیوند داشته است، چه به این صورت که تمام آن محتوا مربوط به سحر بوده یا برخی از آن ساحرانه و برخی دیگر ادعاهای باطلی بوده است که در پی اجرای سحر با

^۱. «وَ إِنَّ الَّذِينَ أَوْلُوا الْكِتَابَ لِيَعْلَمُوا أَنَّهُ أَحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ مَا اللَّهُ يَعْلَمُ إِلَّا بِعَلْمِهِ». (بقره / ۱۴۴).

^۲. «الَّذِينَ عَانَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَ أَنَّهُمْ أَنَّهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ». (بقره / ۱۴۶).

^۳. «وَ اتَّبَعُوا مَا تَنَاهَى اللَّهُ عَنِ الْمُحَاجَةِ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمانَ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمانَ وَ لَكُنَّ الشَّيَاطِينُ كَفَرُوا بِعِلْمِ الْأَنْسَانِ السَّيِّرِ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى الْمُلْكِنَ بِإِبْلِ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يَعْلَمُانِ مِنْ أَخْدِ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا أَنْهُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكُنْ فِيَّ عَلَمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءَ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارَّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَأْذِنُ اللَّهُ وَ يَتَّعَلَّمُونَ مَا يَتَضَرُّهُمْ وَ لَا يَتَعَفَّهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقِهِ وَ لَيْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسُهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ». (بقره / ۱۰۲).

تعلیم آن مطرح می‌شده است. قرآن اثبات این جرم برای شیاطین را به این شکل بیان کرده است: شیاطین کافر گشته‌اند و به مردم سحر و محتوای را تعلیم می‌دادند که بر هاروت و ماروت نازل شد (بقره / ۱۰۲).

روشن نیست شیاطین تنها به دلیل ارتکاب سحر کافر خوانده شده‌اند یا فراتر در فرایند سحر و یا پس یا پیش از آن، ادعاهای و یا سخنان دیگری نیز مطرح بوده است؟ برخی روایات، هرچند سندشان ضعیف است، مسئله را طوری بیان کرده‌اند که گویا سحر عجین با ادعاهای کافراه بوده است (عسکری، حسن بن علی (ع)، ص ۴۷۳؛ ابن‌بابویه، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۲۶۷). در برخی دیگر از روایات، سحر تنها گناه کبیره شمرده شده، اما مساوی با کفر دانسته نشده است (کلینی، ۱۴۲۹، ج ۲، ص ۲۸۶؛ ابن‌بابویه، ۱۴۱۳، ج ۳، ص ۵۶۴). در مقابل، روایات دیگری نیز هست که سحر را قرین شرک دانسته یا صرف یادگیری سحر را کفر دانسته و جریمه ارتکاب به این گناه را قتل معرفی کرده‌اند (ابن حیون، ۱۳۸۵، ج ۲، ص ۴۸۲؛ حمیری، ۱۴۱۳، ص ۱۵۲). فقیهان شیعی صرف ارتکاب سحر را کفر ندانسته و حلال شمردن آن را کفر معرفی کرده‌اند (انصاری، ۱۴۱۰، ج ۳، ص ۳۰؛ نجفی، ۱۴۰۴، ج ۲۲، ص ۸۶).

با توجه به کاربست مکرر «ما»‌ای موصول در آیه و ابهامی که مصداق آن دارد و همچنین سحر و ابهامات آن، روشن نیست مقصود آیه این است که ارتکاب سحر به‌خودی خود کفر است یا مجموع آن آموزش‌ها به گونه‌ای است که ارتکاب کفر در دل آن‌ها انجام می‌شود. بنابراین نمی‌توان از این آیه به‌وضوح فهمید که ارتکاب این عمل به‌خودی خود مساوی با کفر است.

۱-۱-۴. کفر جالوت و سپاهیانش

بر اساس آیه ﴿وَ لَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ وَ جُؤُدِهِ قَالُوا رَبَّنَا أَفْرُغْ عَلَيْنَا صَبَرًا وَ تَبَتْ أَفْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ (بقره / ۲۵۰)، جالوت و سپاهیان او در نگاه سپاهیان طالوت گروهی کافر بودند. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا کفر جالوت، کفر در عقیده بود؟ آیا صرفاً عدم درک واقعیت سبب شد او کافر نامیده شود؟ ورود به مباحث تاریخی از حوصله این بحث خارج است و تنها به یک شاهد قرآنی در زمینه روش تعامل او با

بنی اسرائیل اشاره می‌شود. بر اساس بیان قرآن، فرمانروای (ملک) از سوی پیامبر آن زمان تعیین می‌شده است. هرچند گستره فرمانروایی طالوت روشن نیست، اما روشن است که فرمانش در امور جنگ نافذ بوده است. اساساً بنی اسرائیل فرمانروایی در این حیطه را از پیامبر خویش طلب کرده‌اند. وقتی پیامبر از ایشان می‌پرسد آیا پس از تعیین فرمانده نظامی احتمال سریعی شما وجود دارد یا خیر، آن‌ها پاسخی می‌دهند که گرددگشای فهم سیره جالوت است. آن‌ها می‌گویند چرا باید از فرمان جنگ سریعی کنیم، درحالی که از دیار خویش و از میان اهل خود رانده شده‌ایم. این جمله نشان از رخداد یک فاجعه در آن مقطع از تاریخ بنی اسرائیل دارد. جالوت که یا خود فرمانروای مطلق جبهه مقابل بوده یا فرمانده نظامی ایشان، باعث کوچ اجباری امته شده و لابد اموال و اولاد ایشان را غصب کرده و زنانی را هم به بردگی گرفته است. سیره جالوتیان برای ذهن ما آشناست و در صدر اسلام و البته امروز هم تکرار شده است.

بنابراین مقصود از کافران در این آیه جالوتیانی هستند که در مقابل پیامبر الهی و امت او ایستاده و ایشان را از دیار خود اخراج کرده‌اند.

۱-۲. کفر مشرکان

قرآن در تبیین کفر مشرکان، برخی ویژگی‌های آنان را بیان می‌نماید.

۱-۲-۱. کافران دارای عناد و قلوب نفوذناپذیر

در این که مراد از کسانی که در آیه «إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَسْوَاءٌ مِّنَ الظَّالِمِينَ لَمْ تُنذِرُهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ * حَتَّمَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلَىٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلَىٰ أَبْصَارِهِمْ عِشَاؤَةٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (بقره / ۷-۶) ویژگی‌های آنان بر شمرده شده، همه کافران هستند یا افراد خاصی از آنان، مفسران نظرات مختلفی بیان کرده‌اند:

۱. گروهی از مشرکان که یأس از ایمانشان حاصل شده است. مراد بودن این گروه، به دو بیان از آیه استفاده می‌شود:

الف. تعریف به موصول، تعریف به عهد است؛ عهدی که زعیمان شرک را مانند ابوجهل که غوطه‌ور در عنادند، در بر می‌گیرد.

ب. موصول مفید استغراق است، اما تخصیص خورده است. تخصیص این عام به دو

صورت محقق می‌شود: اول، مشاهده و حس که می‌بینیم عده‌ای از کفار مؤمن می‌شوند. در نتیجه، اگر آیه خاص نباشد، با واقعیت منافات دارد. دوم، به قرینه «لا یؤمّنون»، به عده خاصی از کفار تخصیص می‌خورد. بنابراین مراد از این آیه، شدیدترین انواع کفر خواهد بود.

۲. مراد افرادی‌اند که مهر کفر بر ایشان خورده است. به عبارت دیگر، این جمله به مثابة «حقّت عليهم الضلالّة» است.

۳. مراد سران یهود هستند، مانند حیی بن اخطب (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج. ۱، ص ۲۴۵). چه مقصود از آیه گروه اول باشد و چه گروه دوم یا سوم، هر سه نظر در یک نقطه اشتراک دارند و آن این که آیه در نهایت عمومیت ندارد.

زمخشri در کشاف نیز دو احتمال مطرح کرده است: سران کفر و کسانی که تصمیم قطعی بر کفر گرفته‌اند (زمخشri، ۱۴۰۷، ج. ۱، ص ۴۷). البته روشن است که مصاديق خارجی این دو احتمال تا حد زیادی بر یکدیگر انباطاق دارند.

صاحب المیزان در این باره می‌گوید: مراد از «الذین كفروا» در آیه کسانی‌اند که کفر و انکار در قلب‌های ایشان ریشه دوانده است. تساوی انذار و عدم انذار نشان همین ریشه‌دار بودن کفر در وجود ایشان است. بعيد نیست منظور از آن‌ها بزرگان کفار و رؤسای ایشان باشند؛ همان‌ها که در مقابل دین عناد و لجاج داشتند و از هیچ تلاشی برای ضربه زدن فروگذار نکردند و تا هنگام هلاکت ایمان نیاوردند. تعبیر تساوی انذار و عدم انذار را نمی‌توان در مورد تمام کفار دانست، زیرا در این صورت، باب هدایت بسته خواهد شد، و حال آن‌که قرآن منادی هدایت است. به نظر می‌رسد اساساً تعبیر «إن الذين كفروا» در قرآن اشاره به همان کافران اول بعثت داشته باشد، مگر آن‌که قرینه بر خلافش اقامه شود، همان‌طور که مراد از «الذین آمنوا» بدون قرینه همان «سابقون الأولون» هستند که به دلیل تعظیم ایشان این تعبیر را در حق آن‌ها به کار برده است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج. ۱، ص ۵۲).

با توجه به قرینه‌هایی مانند وجود عهد ذهنی، واقعیت تأثیر انذار بر برخی از کفار، قرینه متنی تساوی انذار و عدم انذار و خبر از ایمان نیاوردن ایشان، می‌توان نتیجه گرفت که این آیه در عصر نزول اطلاق نداشته و تمام افرادی را که بر اساس تعاریف فقهی و کلامی ذیل کفر جای می‌گیرند، شامل نمی‌شده است، بلکه تنها شامل افرادی بوده که

تصمیم قطعی بر کفر گرفته‌اند و در عناد با دین از هیچ کاری فروگذار نمی‌کردند.

۱-۲-۱. مبارزان عاجز در برابر تحدي قرآن

بر اساس آیه ۲۴ سوره بقره^۱ افراد مرددی که به رغم عدم توفيق در برابر هماورده طلبی قرآن، همچنان به حقانیت قرآن اقرار نمی‌کنند، شایسته ورود به آتش مهیا شده برای کافران‌اند. این بدان معناست که ایشان در زمرة کافران قرار دارند.

طبیعی است که تردید در قرآن، فرع ارائه شدن قرآن به مردم است. بنابراین کسانی که اساساً قرآن بر ایشان تلاوت نشده و آن را نیاموخته‌اند یا این کتاب آسمانی به هر دلیل، موضوع فکر ایشان واقع نشده است مشمول این آیه نیستند.

۱-۲-۲. سیره مستمر کفار مکه در قبال مؤمنان

شواهد درون‌متنی در آیه «يَسْأَلُونَكُمْ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قَاتَلُ فِيهِ قُلْ قَاتَلُ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفُرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدُ الْحَرَامُ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَرَأُونَ يَقِائِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُؤُوكُمْ إِنْ اسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَإِمْتُثْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَاطِثُ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدونَ» (بقره ۲۱۷)، نشان از آن دارد که طراحان سؤال، مشرکان و کافران‌اند. مشرکان از حکم قتال پرسیده‌اند، ولی در پاسخ بیش از آن که به حکم قتال پرداخته شده باشد، به جرائم طراحان سؤال پرداخته است. این نشان می‌دهد که پرسش ایشان حقیقی نبوده و به دلایل دیگری مطرح شده است، یعنی چنین نیست که ایشان واقعاً حکم ماه حرام و جنگ در آن را ندانسته باشند، بلکه سؤال را با طعنه بیان کردند که چه شد شما که ادعای احترام ماه حرام را داشتید، ادعای خود را نقض نموده و به جنگ در چنین ماهی اقدام کرده‌اید؟ گویا دلیل طرح سؤال، اشکال به مسلمانانی است که به‌عمد یا خطأ در این ماه درگیر جنگ شدند. شأن نزول نیز همین معنا را تأیید می‌کند (قمی، ۱۳۶۲، ج ۱، ص ۷۱؛ قرطبي، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۴۰). قرآن بهزیایی علاوه بر پاسخ به سؤال و اقرار به حق در مسئله، جرائم بزرگ‌تر ایشان را یادآوری می‌کند و به گونه‌ای پاسخ نمی‌دهد که جریان باطل بتواند از آن بهره‌برداری کند و سوار بر پاسخ قرآن شود و بهوسیله آن بر مسلمانان بتازد.

^۱. «فَإِنْ لَمْ تَقْعُلُوا وَ لَنْ تَقْعُلُوا فَأَنْقُلُوا النَّارَ الَّتِي وَقْوَدُهَا النَّاسُ وَ الْجَحَارَةُ أَعْدَتْ لِلْكَافِرِينَ».

سپس خط سیر جریان کفر را روشن می‌کند که آن‌ها به درگیری با شما ادامه خواهند داد تا اگر امکان آن فراهم شود شما را از دین خود منصرف نمایند و وارد جبهه خود کنند. در نهایت، پس از پاسخ به سؤال و یادآوری جرائم بزرگ تر جبهه کافران و تبیین مسیر آینده آن‌ها، روی سخن را به مسلمانان کرده و ایشان را انذار داده است که هر کس از دین خود منصرف شود و در حال کفر از دنیا برود، اعمالش در دنیا و آخرت بی‌اثر می‌گردد و همراه دائمی آتش خواهد شد.

سیاق آیه نشان از آن دارد که سخن درباره افراد خاصی است که در آن زمان می‌زیسته‌اند. در حقیقت، آیه به نوعی قضیه خارجیه محسوب می‌شود. پر واضح است که پرسش از ماه حرام توسط عده‌ای خاص از کافران مکه انجام شده است. جرائم انجام شده هم دست کم در برخی از موارد، مخصوص آن‌ها بوده است؛ جرائمی مانند اخراج مسلمانان از مکه که اختصاص به آن‌ها داشته است. با این حال، سخت است بتوانیم جمله «ولا يزالون يقاتلونكم» را جمله‌ای در وصف تمام کافران تا قیام قیامت و حتی در آن زمان بدانیم.

۱-۲-۴. ناشنوایی سخن حق، لال بودن در بیان حق و کوری از دیدن آن

وقتی کافران به ایمان دعوت می‌شوند، خود را تابع روش آبا و اجداد خویش معرفی می‌کنند. قرآن پس از پاسخ به ایشان با جمله «حتی اگر پدران ایشان مسائل را پردازش نکرده و راه زندگی را نیافته باشند!؟»، برای تبیین حال ایشان مثلی می‌زنند. بر اساس این مثال، کافران گله گوسفندی را می‌مانند که جز صدایهایی مبهم چیزی نمی‌شنوند. سپس یک مرحله بالاتر رفته و آن‌ها را کران، گنگان و کوران معرفی کرده که اهل پردازش و سنجش مسائل نیستند.^۱

۱-۲-۵. متجاوزان کافر

دو آیه (وَقَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ الَّذِينَ يَقاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللهَ لَا يِحِبُّ الْمُعْتَدِلِينَ) (بقره / ۱۹۰) و (وَ افْتَلُوْهُمْ حَيْثُ تَقْتَلُوْهُمْ وَ أَخْرُجُوْهُمْ مَنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَ الْفَتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا تُفَاتِلُوْهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّىٰ يَقْاتِلُوْكُمْ فِيهِ فَإِنْ قَاتَلُوْكُمْ فَاقْتُلُوْهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ) (بقره / ۱۹۱)،

^۱. «وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ أَتَبْغُوْا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَلْوَأْنِي بِلِ تَنْتَيْ ما أَقْبَلَنَا عَلَيْهِ ءابَاعَنَا أَوْ لَوْ كَانَ ءابَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ لَا يَهْتَدُوْهُ».

بهوضوح از کافرانی سخن می‌گوید که علاوه بر اخراج مؤمنان از دیارشان، آتش فتنه را نیز افروخته‌اند. بنابراین موضوع کافرانی که از آن‌ها سخن به میان آمده است به‌نوعی کافران سیاسی است که با مؤمنان سر جنگ داشتند و دشمن ایشان محسوب می‌شوند.

۱-۲-۶. ویژگی‌های کافران مکه

﴿زَيْنَ لِلّٰهِيْنَ كَفُرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَ يَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ الَّذِينَ آتَقُوا فَرَّهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ اللّٰهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ (بقره / ۲۱۲).

هرچند علامه طباطبائی، صاحب المیزان در تبیین این آیه می‌گوید آراسته‌نمایی زندگی دنیا ویژه کافران اصطلاحی نیست، بلکه تمام کسانی که حقیقتی از حقایق دینی را پوشانده یا نعمتی از نعماتی دینی را تعییر داده باشند، کافرانی‌اند که دنیا برای ایشان خود را آراسته است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۱۰). اما این بیان با سخن علامه در ذیل آیه ۶ سوره بقره ناسازگار است. علامه در تبیین آن آیه می‌نویسد: مقصود از «الذین کفروا» در این مورد و دیگر موارد قرآنی، در صورت نبود قرینه، کفار مکه‌اند. با این حال، علامه این مطلب را با عبارت «فالأشبه أَن يكُون المراد» بیان کرده که با گونه‌ای تردید همراه است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۱، ص ۵۲).

حل تناقضی به دو صورت ممکن است: الف. علامه به دلیل همان تردیدی که در عبارتش نهفته است، از نظر خود برگشته است. ب. این موارد را از جمله موارد دارای قرینه بدانیم.

اما به نظر می‌رسد هیچ کدام رهگشا نباشد. درست است که «فالأشبه» حامل مقداری تردید است، ولی این عبارت در آن سیاق بیشتر به حکم محقق پس از فحص شبیه است تا یک فرضیه اولیه و بدون تحقیق. در مورد قرینه هم نه تنها قرینه‌ای برخلاف معنای کفار مکه وجود ندارد، بلکه قرینه بر همان معنا قائم است. عبارت «و یسخرون من الذین آمنوا» که بیانگر اخلاق زشت نهادینه شده در کافران مکه است، خود قرینه‌ای است بر مقصود از «الذین کفروا».

با توجه به آنچه گذشت، به نظر می‌رسد آیه در مقام ترسیم نگاه مطلق کافران (به معنایی که المیزان بیان کرد) و حتی مطلق کافران در زمان صدر اسلام نباشد، بلکه

مقصود گروهی از کافران صدر اول هستند که به دلیل مطامع دنیوی، از پیامبر و دین او رویگردان شدند و با حریبه تمسخر و ایجاد فشار روانی، به جان مؤمنان افتدند.

۱-۳. کفر منافقان

در آیه نوزدهم سوره بقره در ضمن بیان مثلی برای تبیین حال منافقان، آنان را کافر نامیده است (طباطبایی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۱۱۰).^۱ در تعریف منافق، این نکته شایسته یادکرد است که منافق در حقیقت، شخصی است که علاوه بر دارا بودن صفت کفر که حقیقت وجود اوست، نیرنگباز هم هست. واضح است که منافق به معنای عمومی آن (هر گونه دوروبی) مدنظر نیست، بلکه منظور آن دسته از منافقانی است که در خلوت با همنوعان خود، به استهزای مؤمنان اقرار می کنند (بقره / ۱۴).

۱-۴. کفر با احتمال اشتراک بین چند گروه

در برخی آیات سوره بقره، از کفر کسانی سخن رفته است که ویژگی های آنان بین چند گروه (بشرکان، اهل کتاب، منافقان) مشترک است یا احتمال اشتراک وجود دارد.

۱-۴-۱. کج فهمان

در آیه ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَتَّلَأً مَّا بَعْوَذَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيُقَوِّلُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِذَا مَتَّلَأً يَضْلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يَضْلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾ (بقره / ۲۶)، در این که مراد از موصول (الَّذِينَ كَفَرُوا) چیست، حداقل سه احتمال هست: یهودیان، کفار مکه، هر دو گروه (این عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۵۳).

به رغم احتمال های مطرح شده درباره آیه، چند نکته در این آیه روشن است:
الف. زمینه نزول آیه افرادی بوده اند که استفاده از الفاظی مانند «بعوضة» را در شأن خداوند متعال نمی دانسته اند.

ب. فهم اراده الهی از بیان چنین مثلی برای ایشان سخت بوده است. این سخن لزوماً بدان معنا نیست که ایشان فهمی از مثل نداشته اند، بلکه شاید در پی فهم مقصود نهایی

^۱. ﴿... وَ اللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ﴾.

بوده‌اند. اگر ادامه آیه (یضلُّ بِهِ كَثِيرًا...) جزوی از سخن کافران باشد وجه ابهام، اضلال و هدایت دیگران است. گویا چنین پنداشته‌اند که قرآن صرفاً هدایتگر است و نباید گمراه کننده باشد و بیان مثلی که برخی به‌واسطه آن گمراه می‌شوند را شایسته قرآن نمی‌دانسته‌اند. اما اگر این، ادامه سخن ایشان نباشد و پاسخ خداوند متعال باشد، در این صورت، به قرینهٔ پاسخ، روشن می‌شود که ابهام در فهم مقصود نهایی بوده و نه در فهم معنای مثل.

ج. ایمان مقتضی فهم صحیح از سخن خداوند و کفر مقتضی کج فهمی سخن خداوند است.

۱-۴-۲. منکران حق بدرغم تبیین کافی

درباره مخاطب آیه «**كَيْفَ تَكُفُّرُونَ بِاللَّهِ وَ كُلُّنُّ أَمْوَاتٍ فَأَحْيِيْكُمْ ثُمَّ يُمْتَكِّمُ ثُمَّ يُحْيِيْكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ**» (بقره / ۲۸)، برخی گفته‌اند مخاطب در «**كَيْفَ تَكُفُّرُونَ**» جماعت مشرک هستند، زیرا یهودیان منکر خدا نبودند، همچنان که منکر احیای دوم نیز نبودند (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۳۶۸). به نظر می‌رسد این استدلال صحیح نباشد. برخی مفسران از جمله خود ابن عاشور تصریح کرده‌اند که مراد از «**إِنَّ الَّذِينَ يَكُفُّرُونَ بِاللَّهِ وَ رُسُلِهِ**» (نساء / ۱۵۰) یهودیان‌اند (ابن عاشور، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۲۹۶؛ طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۵، ص ۱۲۵؛ قرطبي، ۱۳۶۴، ج ۶، ص ۵).

چنانچه مخاطب «**كَيْفَ تَكُفُّرُونَ**» همان فاسقانی باشند که در دو آیه قبل به آنان اشاره شده است (بقره / ۲۶ و ۲۷)،^۱ گویا خداوند متعال با این تبدیل عنوان، خواسته است این سطح از فسق (اعتراض به تمثیل به بعوضه) را مساوی با کفر یا آشکارکننده کفر بداند.

۱-۴-۳. کفر فرشته یا فرشته‌نما

درباره این که شیطان از همان ابتدا کافر بوده و منافق گونه در میان ملائکه زیست می‌کرده یا به علت سرپیچی از اطاعت امر به سجده کافر شده است، بستگی به معنای «کان» در

^۱. «**إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَهِنُ أَنْ يَضْرِبَ مُتَلَّا مَا بَعْرَضَةً فَمَا فُؤْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَلُوا فَيُعَلَّمُونَ أَنَّهُ الْخُلُقُ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَقُبْلُوْنَ مَا ذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهِذَا مُتَلَّا يَضْلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يَضْلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقُونَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيلَاتِهِ وَ يَقْطُعُونَ مَا أَمْرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يَوْصِلَ وَ يَفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَابِرُونَ**».

آیه «وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْرَيْسَ أَبِي وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (بقره / ۳۴) دارد. درباره معنای «کان»، دست کم دو قول وجود دارد: الف. «صار» (قرطبي، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۹۶). ب. معنای اصلی خودش که عبارت از اتصاف شخص یا شیئی به یک صفت در زمان گذشته است. درباره زمان اتصاف به کفر نیز دو نظر مطرح است: الف. اتصاف به کفر پیش از نزول آیه. ب. اتصاف به کفر قبل از امتناع و استکبار. کسانی که قول اتصاف به کفر قبل از امتناع و استکبار را انتخاب کرده‌اند ناچار شده‌اند بگویند شیطان در علم خداوند کافر بوده است (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰، ج ۱، ص ۴۱۲). اگر منظور از این که گفته می‌شود در علم خدا کافر بوده است یعنی او در حقیقت حتی در باطن خود هم مرتکب کفر نشده است و خداوند متعال می‌دانسته او در هنگام امر به سجده کافر می‌شود، این معنا با ظاهر الفاظ همخوانی ندارد مگر با توصل به مجاز. اما اگر منظور این باشد که شیطان در باطن خود کافر بوده و منافقانه در میان ملائکه زیست می‌کرده است و اکنون با امتناع و استکبار در مقابل امر خدا کفرش را بروز داده است، این معنا با ظاهر لفظ «کان» همخوان است.

با پذیرش معنای «صار»، آیه نص در این مطلب است که امتناع و استکبار در مقابل خداوند متعال باعث کفر است. اما بقا بر معنای اصلی «کان» ما را ملزم می‌کند بگوییم از جمله آثار بیرونی کفر، امتناع و استکبار در مقابل امر خداست.

۱-۴-۴. از کافران آیات روشن تا واردان در تاریکی

کفر در آیه ۲۵۳ سوره بقره^۱ کفر مسبوق به دو مرحله است: مرحله اول آمدن انبیا و بهتیع آن، آیات روشن حق. مرحله دوم اختلاف مردم پس از دیدن آن آیات. کفر مطرح در این آیه، علاوه بر این که مسبوق به حضور یینه و اختلاف است، به قتال هم انجامیده است. همین کافران در آیه ۲۵۴^۲ به عنوان انسان‌های ظالم معرفی شده و در آیه ۲۵۷^۳ سرپرست

۱. «تَنَاهَ الرَّسُولُ فَصَنَّلَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ مِّنْ كَلْمَ اللَّهِ وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ وَعَانَى عِسَى ابْنُ مَرْيَمَ الْبَيْتَاتِ وَأَيْدِيَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اغْتَلَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيْتَاتُ وَلَكِنَّ اخْتَلَفُوا فِيمِنْهُمْ مَنْ ءامَنَ وَمِنْهُمْ مَنْ كَفَرَ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا افْتَلَوْ وَلَكِنَّ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يَرِيدُ».

۲. «يَأَيُّهَا الَّذِينَ ءامَنُوا أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ مِنْ قِبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا يَبْغُ فِيهِ وَلَا لَحْلَهُ وَلَا شَفَاعَةٌ وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ».

۳. «اللَّهُ وَلَئِنَّ الَّذِينَ ءامَنُوا بِحْرُجُهُمْ مِنَ الظَّلَمَاتِ إِلَى الظُّلُمَاتِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّغْوَتُ بِخَرْجُونَهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ أَوْلَئِكَ أَصْنَحُ الْأَرَضَ هُمْ فِيهَا خَلُوْنَ».

آن‌ها موجودات طغیانگری دانسته شده است که باعث خروج ایشان از نور و ورود در وادی تاریک می‌شود. پایان این مسیر به همراهی مدام با آتش معرفی شده است. در آیه ۲۵۸ یکی از مصداقان این کفر معرفی شده؛ نمرودی که با تبخیر ادعای زنده کردن و میراندن داشت و با استدلال ابراهیم(ع) مبهوت ماند و در نهایت، به دلیل ظلمی که به حقایق داشت خداوند متعال نخواست او نیز به جرگه هدایت شدگان درآید.

۱-۴-۵. کافران رباخوار

در تبیین این که کفر به چه معنایی بر رباخوار (بقره / ۲۷۶)^۱ تطبیق شده، بین مفسران اختلاف است. گروهی مقصود از «کفار» را همان رباخوار شمرده‌اند. ایشان علت این تطبیق را حلال شمردنِ حرام روشن‌الهی دانسته‌اند (قطب، ۱۴۲۵، ج ۱، ص ۳۲۸؛ طبری، ۱۴۱۲، ج ۳، ص ۷۰). انجام عادمنه و اصرار بر ارتکاب ریا باعث می‌شود کفری به کفر ایشان افزوده گردد و «کفار» (با صیغه مبالغه) خوانده شوند (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۶۷۲). برخی هرچند واژه «کفار» را منطبق بر رباخوار دانسته‌اند، اما آن را مانند بسیاری از آیات ناظر به انحراف عملی از جاده ایمان دانسته‌اند، زیرا کفر از نتایج طبیعی حرکت در مسیر کفر است و ارزش ایمان به عمل است و هر چه ایمان از عمل فاصله بگیرد تفاوتش با کفر از جهت عملیاتی اندک و اندک‌تر می‌شود (فضل‌الله، ۱۴۱۹، ج ۵، ص ۱۴۶). گروه دیگر، واژه «کفار» را بر رباخوار منطبق ندانسته و برای دیدگاه خود تبیین‌های مختلفی ارائه کرده‌اند. برخی این‌گونه بیان را ناظر به مبالغه در حرمت ربا دانسته و آیه را در مقام بیان این نکته شمرده‌اند که ربا در زمرة اعمال کافران است و نه مسلمانان (زمخشی، ۱۴۰۷، ج ۱، ص ۳۲۱). برخی دیگر اساساً این فقره را جمله‌ای معتبره در وسط احکام ربا دانسته و گفته‌اند ارتباط این جمله معتبره به احکام ربا این است که این کافران هستند که ربا را مانند بیع می‌دانند و مرتکب آن می‌شوند. قرآن با این بیان بر آن است که بگوید مسلمان اهل ربا در حقیقت

۱. «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي خَاجَ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ عَاقَلَ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّيَ الَّذِي يُخِيِّرُ وَيُبَيِّثُ قَالَ أَنَا أَخْيِرُ وَأَمْبَثُ قَالَ إِبْرَاهِيمَ قَالَ اللَّهُ يَأْتِي بِالسَّنَفِينِ مِنَ الْمُقْرَبِينَ فَأَتَاهُ مِنَ الْمُغْرِبِ فَهُوَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ».

۲. «الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الزَّبَوْأَ لَا يَقُولُونَ إِلَّا كَمَا قَوْمُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسَنِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرَّبَوْأَ وَأَخْلَانُ اللَّهِ الْأَبْيَعُ وَحَرَمُ الرَّبَوْأَ فَنَّ جَاءَهُ بِمَوْعِظَةٍ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى تَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرَهُ إِلَيَّ اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْنَبُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدُونَ. يَمْحُقُ اللَّهُ الرَّبَوْأَ وَيُرْبِي الصَّدَقَاتَ وَاللَّهُ لَا يَجُبُ كُلُّ كَفَّارٍ أَئْيَمْ».

گرفتار صفات مشرکین شده است (ابن‌عشور، ۱۴۲۰، ج ۲، ص ۵۵۸).

شایسته است به این سوال پاسخ داده شود که مخاطب این آیات مسلمانان اند یا عموم مخاطبان، اعم از مسلمان و غیرمسلمان؟ به عبارت دیگر، آیا قرآن به دنبال مسلمان کردن مردم در مرحله اول و سپس قرار دادن ایشان در مسیر رشد در مراحل بعدی است و اصولاً با کافران کاری ندارد یا این که اگر مرحله اول (مسلمان کردن مردم) محقق نشد، از مراحل بعدی که عبارت است از کاستن جرائم مخاطبان و رشد دادن شخصیت ایشان هرچند کافر باشند، دست بر نمی‌دارد؟

به نظر می‌رسد گرچه مطلوب قرآن رشد دادن افرادی است که مسلمان شده‌اند، اما چنین نیست که به افراد غیرمسلمان، بی‌توجه باشد. در قضایای اهل کتاب مکرر می‌بینیم که ادعاهای ایشان به بحث گذاشته می‌شود، شخصیت آن‌ها از جوانب مختلف بررسی می‌گردد و قرآن با تغاییر مختلف، اشکال را به ایشان نشان می‌دهد و از آنان می‌خواهد به اصلاح خود پردازند.

در آئیه مورد بحث نیز اگر از این زاویه بنگریم و مخاطب را کافران لحاظ کنیم، ممکن است بگوییم خداوند متعال در این آیات، رباخواری کافران را به عنوان معضلی اجتماعی و اقتصادی به بحث می‌نهد. او با توصیف حالات رباخوار، از همگان خواسته است از این عمل اجتناب کنند. قرآن پذیرش این موضعه الهی را پوششی بر خطاهای گذشته دانسته و بازگشت به ربا پس از این موضعه را باعث خلود در آتش معرفی کرده است. در اتها خداوند سنت خود را رشد دادن صدقه و از بین بردن ربا معرفی کرده و فرموده است که انسان‌های بسیار اهل کفر و گنهکار را دوست ندارد.

این نگاه باعث می‌شود توانیم واژه «کفار» را در سیاق ارتداد مسلمان معنا کنیم، بلکه این واژه در وادی اصرار به کفر و گناه ترجمه خواهد شد. با این بیان، استفاده از صیغه مبالغه و واژه «أئم» نیز قابل فهم‌تر می‌شود.

خداوند در ادامه روی سخن را به مؤمنانی می‌کند که گرفتار ربا بوده‌اند و از ایشان می‌خواهد از ریاهای باقی‌مانده صرف‌نظر کنند و البته ایشان را نیز تهدید می‌کند که در صورت صرف‌نظر نکردن از این مسئله، خدا و رسول با ایشان نیز سر جنگ خواهند داشت.

اگر این نگاه را پنذیریم، روشن است که واژه «کفار» در این آیات توصیف حال کافرانی است که گرفتار رباخواری اند. با این توصیف، دو هدف پیگیری می‌شود: تلاش برای موعظه کافران و برگرداندن ایشان به مسیر رشد؛ و تأکید حرمت ربا برای مؤمنان و برحدتر داشتن ایشان از افتادن در مسیری که عاقبتیش خلود در آتش و از دست دادن محبت الهی است.

اما اگر این نگاه را پنذیریم و مخاطب آیات را مسلمانان بدانیم، آن‌گاه «کفار» را باید در چهارچوب ارتداد معنا کیم، یعنی کسانی که ربا را حلال دانسته و پیوسته مشغول آن شده‌اند و پس از بیان و نهی روشن الهی، دوباره به رباخواری ادامه داده‌اند، از اسلام خارج شده و وارد جرگه کفر شده‌اند.

۱-۴-۶ درخواست پیروزی بر کافران

درباره مقصود از کافران در آیه ۲۸۶ سوره بقره،^۱ از نوع بیان المیزان چنین برمی‌آید که مقصود مطلق کافران است. از نظر علامه طباطبائی، طرح درخواست پیروزی بر کافران به آن معناست که دعوت عمومی به دین اولین مطلبی است که پس از عقد قلب بر شنیدن و اطاعت کردن به ذهن ایشان خطور کرده است (طباطبائی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۴۴۴).

در این باره باید یادآور شد چه آیه مدنی باشد و چه مکی، در هر حال، خداوند متعال زبان حال یا مقال مؤمنان مکه یا مدینه را در این آیه بیان کرده است. گروهی مانند مؤمنان صدر اسلام که یا در حال شکنجه شدن بودند یا از همه طرف برای جنگ با ایشان آماج یورش می‌شدند، درخواست پیروزی بر کافران را داشتند. اما مقصود آنان چه کسانی خواهد بود؟ آیا جز این است که مقصود ایشان از این کافران همان کسانی‌اند که مال و اموال ایشان را ستانده و به کرات با ایشان وارد جنگ شده‌اند؟ بسیار بعید است که مقصود ایشان از نصرت بر کافران دعوت عمومی به دین باشد. چنین معنایی با ظاهر آیه و سیاق زندگی مؤمنان صدر اول همخوان نیست. اگر بخواهیم اصرار به عمومیت داشته باشیم، کمترین اشکالی که می‌توان مطرح کرد وجود دو احتمال و اجمال آیه و در نهایت اخذ به

^۱. «لَا يَكْلُفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مُسْعَهَا لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ شَاءَتْنَا أُوْ أَخْطَلْنَا رَبَّنَا وَ لَا تَخْمُلْ عَلَيْنَا إِنْرِءَا كَمَا حَمَلْنَا عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَ لَا تُحَمِّلْنَا مَا لَا طَقْفَةَ لَنَا يَهْ وَ اغْفَرْ عَنَّا وَ اغْفَرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا أَنْتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ».

قدر متین است. قدر متین در اینجا همان کافرانی است که با مؤمنان دشمنی کرده‌اند.

۱-۴-۷. پرسش‌ها / درخواست‌های نامتعارف

در آیه ۱۰۸ سوره بقره، مسلمانان مخاطب‌اند و به ایشان گفته شد: ﴿أَمْ ثُرِيدُونَ أَنْ تَسْتَلُوا رَسُولَكُمْ كَمَا سُلَّمَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلٍ وَ مَنْ يَتَبَّلَّ الْكُفُرَ بِالْأَيْمَانِ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلُ﴾؛ «آیا می‌خواهید همان روش بنی‌اسرائیل در طرح درخواست‌ها / پرسش‌های نامتعارف را پیش بگیرید؟». پس از این استفهام تحذیری، شایسته بود بفرماید: و هر کس چنین درخواست / پرسشی را مطرح کند فلاں جزا برای او مطرح است. اما عنوان را عوض کرده و پس از این استفهام تحذیری، فرموده است: هر کس ایمان را با کفر معامله کند مسیر صحیح را گم کرده است.

در تبیین نسبت جمله دوم و اول و بیان ارتباط آن‌ها، یکی از دو فرضیه زیر محتمل است: احتمال اول، طرح چنین پرسش‌ها / درخواست‌هایی کفر است. احتمال دوم، طرح چنین پرسش‌ها / درخواست‌هایی سرآغازی برای مقصد کفر است.

چون هر دو فرضیه محتمل است، معنا مجمل می‌شود و قدر متین در چنین جایگاهی همان فرضیه دوم است. بنابراین می‌توان بگوییم طرح درخواست‌ها / پرسش‌های نامتعارف، آن‌گونه که در بنی‌اسرائیل مرسوم بود،^۱ سرآغاز مسیر حرکت به سوی کفر است.

سؤال محتمل این است که چه ارتباطی بین طرح پرسش یا درخواست و کفر هست؟ گاهی انسان‌ها از لحاظ روانی، توانایی ابراز مخالفت صریح ندارند یا به دلایلی چنین مخالفتی را صلاح نمی‌دانند، این جاست که سعی می‌کنند با طرح پرسش‌های گوناگون و ایجاد ابهام یا طرح درخواست‌های نامتعارف، از عملیاتی شدن جلوگیری کنند. بنابراین طرح پرسش یا درخواست نامتعارف در دنیای واقعی نشان امتناع از پذیرش است.

۱-۴-۸. همنشینی کفر و تکذیب و تقابل آن با تبعیت

آیه ﴿وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِإِيمَانِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره/۳۹)، پس از حکم به هبوط، خطاب به هبوط کنندگان نازل شده است. خداوند به آنان وعده هدایت

^۱. به عنوان نمونه پرسش‌ها در داستان گاو بنی اسرائیل: بقره/۶۷ تا ۷۲؛ داشتن خدایانی مانند دیگران: اعراف/۱۳۸؛ دیدن خدا: بقره/۵۵.

داده و فرموده کسانی که تابع هدایت شوند ترس و اندوهی بر ایشان نیست. در مقابل، تابعان هدایت، کافران و دروغپندازان آیات قرار داده شده و آنان اهل آتش دانسته شده‌اند. مقابله کفر و تکذیب با تبعیت نشان از آن دارد که کفر تنها امری اعتقادی نیست، بلکه در عمل نیز خود را نشان می‌دهد و باعث طراحی مسیر جدآگاهه‌ای برای زندگی می‌شود.

۱-۴-۹. کفر به خدا و روز قیامت

در آیه **﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمَ رَبِّي أَجْعُلُ هُدًى بِلَدًا آمِنًا وَأَرْزُقُ أَهْلَهُ مِنَ النَّمَراتِ مَنْ آمَنَ وَلَا هُمْ بِاللَّهِ بِالظَّلَمٍ وَالْيَوْمُ الْآخِرُ قَالَ وَمَنْ كَفَرَ فَأُمَيَّعُهُ قَلِيلًا ثُمَّ أَصْطَرْهُ إِلَى عَذَابِ النَّارِ وَإِنَّهُ مَنْ يُحِسِّنُ﴾** (بقره ۱۲۶)، تناسب جزا و عمل حکم می‌کند که «کفر» در این آیه دارای معنایی با بار سلبی فراوان باشد. اگر مراد کفر در مانند این آیات، صرف مسلمان نبودن باشد، این تناسب در برخی موارد از بین می‌رود.

نتیجه‌گیری

با بررسی‌های انجام شده روشن گردید واژه کفر در سورة بقره و مشتقات آن، نسبت به تعریف فقهی و کلامی اطلاق ندارد و نمی‌توان آن تعاریف را بر این واژه قرآنی بار کرد. در سیره اهل کتاب مشاهده شد کفر قرین ادعای ایمان است، اما قرآن با توجه به سیره آن‌ها و موضع گیری‌های خصم‌مانه در مقابل انبیای خود، دستورات الهی و نبی مکرم اسلام، ایشان را کافر دانسته است. در مورد مشرکان مکه نیز این امر روشن شد که مجموع صفات مطرح شده برای ایشان و رفتار خصم‌مانه به رغم اتمام حجت الهی، سبب شده ایشان کافر خوانده شوند و احکام سنگینی بر ایشان بار گردد. با توجه به سیاق کاربرست کفر در این سوره (چه در آیات مربوط به اهل کتاب و چه در آیات مربوط به مشرکان و منافقان) و مصاديق مشخصی که آیات از آن‌ها سخن گفته‌اند، روشن شد واژه کفر در این سوره، مطلق غیرمسلمانان (به تعریف فقهی و کلامی) را شامل نمی‌شود.

فهرست منابع

۱. قرآن کریم، (ترجمه حسین انصاریان).

۲. ابنبابويه، محمد بن علي. (۱۳۷۸ق). عيون أخبار الرضا عليه السلام. تهران: نشر جهان.
۳. ابنبابويه، محمد بن علي. (۱۴۱۳ق). من لا يحضره الفقيه. قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
۴. ابن حيون، نعمان بن محمد. (۱۳۸۵ق). دعائم الإسلام. قم: مؤسسة آل البيت(ع) لإحياء التراث.
۵. ابنعاشر، محمد طاهر. (۱۴۲۰ق). تفسير التحرير و التنوير المعروف بتفسير ابن عاشر. بيروت: مؤسسة التاريخ العربي.
۶. اشکوری، محمد بن علي. (۱۳۷۳ق). تفسیر شریف لاهیجی. تهران: نشر داد.
۷. افتخاری، اصغر؛ باباخانی، مجتبی. (۱۳۹۴ش). معناشناسی استکبار در قرآن کریم. آموزه‌های قرآنی، ۱۲(۲۲)، ۲۷-۵۴.
۸. انصاری، مرتضی بن محمدامین. (۱۴۱۰ق). المکاسب، (تحقيق کلاتر). قم: دار الكتاب.
۹. ایروانی، جواد؛ حق پناه، رضا؛ انجم شعاع، محمد رضا. (۱۴۰۰ش). تحلیل روایات موهم تکفیر میتنی بر مراتب کفر و ضلال و اصطلاح شناسی قرآنی. مطالعات فهم حدیث، ۸(۱)، ۱۵۷-۱۷۵.
۱۰. آذرنوش، آذرتاش. (۱۳۹۱ش). بررسی زبان شناختی واژه قرآنی کفر. ادب عربی، ۴(۳)، ۱-۱۶.
۱۱. بیضاوی، عبدالله بن عمر. (۱۴۱۸ق). أنوار التنزيل وأسرار التأويل. بيروت: دار إحياء التراث العربي.
۱۲. حمیری، عبد الله بن جعفر. (۱۴۱۳ق). قرب الإسناد. قم: مؤسسة آل البيت(ع) لإحياء التراث.
۱۳. ریانی گلپایگانی، علی. (۱۴۱۸ق). القواعد الكلامية. قم: مؤسسة الإمام الصادق(ع).
۱۴. رستمی ثانی، عباسعلی. (۱۴۰۰ش). بررسی تحول معناشناسی تاریخی واژه کفر در قرآن. مطالعات تاریخی قرآن و حدیث، ۷۰(۷۰)، ۲۳۸-۲۲۷.
۱۵. روشن ضمير، محمدابراهيم؛ مهدوى ارجمند، مصطفى. (۱۴۰۳ش). تحلیل مفهوم کفر در فقه و کلام و پامدادهای فقهی آن. آموزه‌های فقه مدنی، ۱۶(۲۹)، ۱۰۱-۱۲۰.
۱۶. زمخشri، محمود بن عمر. (۱۴۰۷ق). الكشف. بيروت: دار الكتاب العربي.
۱۷. سليماني، حسين. (۱۳۹۹ش). ایمان و کفر دو مرحله‌ای در قرآن. دین و دنیا معاصر، ۱۷(۱)، ۱-۱۸.
۱۸. شهیدی، سید مهدی. (۱۳۸۴ش). حوزة معنایی واژه کفر در قرآن کریم. تحقیقات قرآن و حدیث، ۲(۲۲)، ۴۵-۶۴.
۱۹. طباطبائی، سید محمدحسین. (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن. بيروت: مؤسسة الأعلمى للطبعات.
۲۰. طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۷۲ش). مجمع البيان. بيروت: دار المعرفة.
۲۱. طبری، محمد بن جریر. (۱۴۱۲ق). جامع البيان فی تفسیر القرآن. بيروت: دار المعرفة.
۲۲. طیب، عبدالحسین. (۱۳۶۹ش). أطیب البيان فی تفسیر القرآن. تهران: اسلام.

۲۳. عسکری، حسن بن علی(ع) (امام). (۱۴۰۹ق). التفسیر المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري عليه السلام. قم: مدرسة الإمام المهدي(ع).

۲۴. فضل الله، سید محمدحسین. (۱۴۱۹ق). من وحی القرآن. بیروت: دار الملّاک.

۲۵. قرطبی، محمد بن احمد. (۱۳۶۴ش). الجامع لأحكام القرآن. تهران: ناصرخسرو.

۲۶. قره خانی، ناصر؛ طاهری نیا، علی باقر؛ فقهی، عبدالحسین. (۱۳۹۵ش). معنی شناسی تاریخی واژه «کفر» از کاریست جاہلی تا تضمنی نحوی در قرآن. ادب عربی، ۲(۸)، ۲۳-۱.

<https://doi.org/10.22059/jalit.2017.60719>

۲۷. قطب، سید. (۱۴۲۵ق). فی ظلال القرآن. بیروت: دار الشروق.

۲۸. قمی، علی بن ابراهیم. (۱۳۶۳ش). تفسیر القمی. قم: دارالکتاب.

۲۹. کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۲۹ق). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامية.

۳۰. نجفی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهر الكلام. بیروت: دار إحياء التراث العربي.